

درس ششم

فداکاران

فصل سوم





## فداکاران

همیشه انسان‌های بزرگ و فداکاری هستند که برای نجات جان دیگران یا کمک به هم‌نوعان، جان خود را به خطر می‌اندازند؛ به همین سبب نام و یاد این افراد فداکار، در ذهن مردم، جاودانه می‌ماند.  
از این‌گونه انسان‌های بزرگ و افتخارآفرین، در هر کشوری، بسیار هست. در کشور بزرگ ایران نیز مردان و زنان، حتی کودکان و نوجوانان فداکار، فرادانند. زندگی این انسان‌ها، سر مشق و چراغ راه ماست.  
آیا تاکنون نام شهید سہام ختام، شهید محمد حسین فہمیدہ، ریز علی خواجوی و حسن امیدزادہ را شنیدہ اید؟





سَہام خِیام، دختر دوازده ساله‌ای بود که در شهر هویزه زندگی می‌کرد. او دختری درس‌خوان و باهوش بود. سَہام دوره‌ی دبستان را با موفقیت به پایان رساند و با اشتیاق در کلاس اول راهنمایی ثبت نام کرد؛ ولی به علت آغاز جنگ تحمیلی و اشغال شهر، نتوانست به مدرسه برود. سَہام از اینکه شهر و مدرسه‌اش را در چنگ دشمن می‌دید، آرام و قرار نداشت و با پرتاب سنگ، دشمن را آزار می‌داد. سرانجام در پانزدهم مهر ماه ۱۳۵۹، رگبار گلوله‌ی اشغالگران، سَہام را به آغوش خدا رساند.

محمد حسین فهمیده، نوجوان فداکاری بود که نارنجک به کمر بست و  
در زیر زنجیرهای تانک دشمن، جان خود را فدا کرد تا از پیشروی آنان  
به سوی خاک ایران جلوگیری کند. هنگامی که خبر شهادت دلیرانه‌ی او  
پخش شد، امام خمینی «قُدَس سِرُّهُ» فرمودند: «رهبر ما آن طفل دوازده  
ساله‌ای است که با نارنجک، خود را زیر تانک دشمن انداخت.»





در غروب یک روز سرد پاییزی، وقتی ریزعلی  
خواجوی از مزرعه به خانه برمیگشت، متوجه شد که بر  
اثر ریزش کوه، مسیر حرکت قطار، بسته شده است.  
در این هنگام، صدای آمدن قطار، در کوه پیچید.  
ریزعلی به سرعت، پیراهنش را به چوب دستی  
بست، نفت فانوسی را که به دست داشت، روی

آن ریخت و آتش زد و به سمت قطار دوید. رانده‌ی قطار، با دیدن آتش،  
قطار را نگه داشت و جان مسافران قطار از مرگ حتمی، نجات یافت.

The background of the page is a dramatic, painterly illustration. It depicts a man with dark hair and a mustache, wearing a green jacket, looking back over his shoulder with a determined and urgent expression. In front of him, a young child with dark hair is huddled against him, looking down. They are surrounded by intense, swirling flames in shades of orange, red, and yellow. To the left, a dark, rectangular object, possibly a safe or a piece of furniture, is partially visible, also engulfed in the fire. The overall mood is one of crisis and heroism.

حسن امیدزاده، معلم فداکاری بود که در یک واقعی آتش سوزی،  
جان دانش آموزان را نجات داد. وقتی بخاری کلاس، آتش گرفت و  
دودکش آن افتاد، دانش آموزان در میان شعله های آتش و دود، گرفتار  
شدند. این معلم شجاع و فداکار، جان خود را به خطر انداخت و عده ای از  
دانش آموزان را نجات داد.

ما به این کونه دانش آموزان، دهقانان و معلمان فداکار، افتخار می‌لنیم؛  
آنان انسان‌های بزرگی هستند. اگر به کوچه‌ها و خیابان‌های شهرها و  
روستاها نگاه کنید، نام این انسان‌های شریف و فداکار را می‌بینید.  
ما به این انسان‌های بزرگ و دوست داشتنی، احترام می‌گذاریم و  
می‌کوشیم تا از آن‌ها سرمشق بگیریم.

## درست و نادرست



۱ ریزعلی چیزی برای آتش زدن نداشت. ❌

۲ حسن امیدزاده، اهل هویزه بود. ❌

## درک مطلب



۱ رفتار شهید خیّام و شهید فهمیده، چه شباهتی با هم داشتند؟

۲ غیر از افرادی که نام آن‌ها در درس آمده، چه کسانی را می‌شناسی که با فداکاری

خود، به دیگران کمک کرده‌اند؟

۳



1 هر دو جان خود را برای دفاع از خاک ایران فدا کردند.

2 امید عباسی (آتشانشان)، عباس بابایی (خلبان)، ....

3 سوال 3. چرا امام خمینی، حسین فهمیده را رهبر می دانست؟

چون نارنجک به کمر بسته بود و خود را زیر تانک دشمن انداخت و جان خود را فدا کرد تا از پیشروی دشمنان به سوی خاک ایران جلوگیری کند.

واژه آموزی

..... + کش



با افزودن پسوند **کش** به کلمات، آن کلمه ی معنای جدیدی  
به خود می گیرد.

دود**کش**

خط**کش**

نفت**کش**



جاهای خالی را کامل کنید.



..... وسیله ای که هوا را جا به جا می کند.  
..... وسیله ای که دود را جا به جا می کند

دودکش : وسیله ای .....  
بارکش: وسیله ای .....  
خط کش: وسیله ای .....



## واژه‌آموزی



به جمله‌های زیر دقت کن و جاهای خالی را با کلمه‌های مناسب کامل کن. 

■ خط‌کش، وسیله‌ای است که با آن، خط می‌کشند.

■ میخ‌کش، وسیله‌ای است که با آن، میخ را از تخته بیرون می‌کشند.

 حالا تو بگو:

■ ..... وسیله‌ای است که دود را از خانه بیرون می‌کشد.

■ بارکش، وسیله‌ای است که ..... .

جا‌های خالی کامل کنید.



هواکش: وسیله ای که هوا را جا به جا می کند.  
دودکش: وسیله ای که دود را جا به جا می کند.

دودکش : وسیله ای که دود را جا به جا می کند.  
بارکش : وسیله ای که بار را جا به جا می کند.  
خط کش: وسیله ای که با آن خط می کشند.





پیاموز و بگو

زمان گذشته





همانطور که در درس قبل  
گفتیم، برای بیان کارهایی که  
در گذشته انجام داده ایم، از  
جمله هایی با فعل های **گذشته**  
استفاده می کنیم.

# زمان گذشته

جمله زمان گذشته را به زمان حال و زمان حال را به گذشته تبدیل کنید.

- سارا با خانواده اش به کرمان سفر کردند.

- علی و محمد هر روز فوتبال بازی می کنند.

- او تمام تکالیفم را انجام داد.

- من با مادر و خواهرم به شهر بازی رفتیم.

- نازنین کتاب های علمی زیادی می خواند.

# زمان گذشته

جمله زمان گذشته را به زمان حال و زمان حال را به گذشته تبدیل کنید.

- سارا با خانواده اش به کرمان سفر کردند.  
سارا با خانواده اش به کرمان سفر می کنند.
- علی و محمد هر روز فوتبال بازی می کنند.  
علی و محمد دیروز فوتبال بازی کردند.
- او تمام تکالیفش را انجام داد.  
او تمام تکالیفش را انجام می دهد.
- من با مادر و خواهرم به شهر بازی رفتیم.  
من با مادر و خواهرم به شهر بازی می رویم.
- نازنین کتاب های علمی زیادی می خواند.  
نازنین کتاب های علمی زیادی خوانده است.



❁ «دیروز با برادرم ناهار خوردم. او میلی به غذا نداشت و من غذای او را نیز خوردم. بعد از ظهر، دل درد شدیدی گرفتم. مادرم با مهربانی به من دارو داد. من تصمیم گرفتم، دیگر پُرخوری نکنم.»

همان طور که دیدی، بیشتر جمله‌ها مربوط به دیروز (زمان گذشته) بود. حالا تو بگو دیروز چه کارهایی انجام دادی.